

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقریرات درس خارج اصول

حضرت آیت الله سید محمد رضا درسی طباطبائی نرودی دامت برکاته

دوره‌ی دوم - سال یازدهم - سال تحصیلی ۹۳-۹۴

جلسه ۳۵ - یکشنبه ۹۳/۱۰/۱۴

اشکال دوم^۱ محقق عراقی^۲

فرضاً بپذیریم که جار و مجرور (من وضوئه) به ظرف متعلق است ولی باز مشکل حل نمی‌شود؛ زیرا: گرچه با این احتمال، یقین به حسب ظاهر مطلق است و قیدی ندارد، لکن از آنجا که وضو منشأ و حیثیت تعلیلیه‌ی تحقق یقین است لامحاله در لباب، «من وضوئه» قید برای یقین می‌باشد؛ زیرا معقول نیست که معلولی نسبت به حالت نبود علتش اطلاق داشته باشد. نمی‌شود نور خورشید که معلول خورشید است نسبت به صورت عدم خورشید نیز تحقق داشته باشد. پس حتی اگر عبارت چنین شود که: «إنه من طرف وضوئه علی یقین» هرچند یقین دارای قید انضمامی نیست و حیثیتی منضم به یقین نشده است اما از آنجا که علت یقین، «بر وضو بودن مکلف» است و حیثیت‌های تعلیلی در لباب، قید برای معلول هستند و معقول نیست معلول حتی در صورت عدم علتش وجود داشته باشد، در نتیجه یقین در نهایت مقید است و لهذا احتمال دارد «ال» در الیقین نیز مربوط به همان یقین مقید لَبَّیْ مذکور در صغری باشد و در نتیجه استدلال به صحیحه برای اثبات استصحاب به نحو کلی ناتمام باشد.

۱. نهاية الأفكار، ج ۴ قسم ۱، ص ۴۳:

(و ثانياً) ان غاية ذلك خروج من وضوئه عن كونه من الجهات التقييدية لليقين إلى التعليلية، و مثله لا يوجب إطلاقاً في اليقين المأخوذ في الصغرى، فان اليقين على العلية و ان كان غير مقيد به و لكن لا إطلاق له أيضا يشمل اليقين المتعلق بغير الوضوء كما هو الشأن في جميع المعاليل بالإضافة إلى عللها، حيث يستحيل ان يكون لها إطلاق يشمل حال فقد عللها، و عليه فلا يكون اليقين في الصغرى الا الحصة الملازمة للتعلق بالوضوء العارية عن حيثية الإطلاق و التقييد به، و حينئذ فإذا كان الألف و اللام في الكبرى للعهد تلزمه الإشارة لا محالة إلى اليقين الناشئ من قبل الوضوء، و مثله لا يدفع دعوى الاختصاص، و لا يفيد عموم الكبرى لكل يقين كما هو واضح.

پاسخ شهید صدر علیه السلام به اشکال دوم^۱

بعد از آنکه فرض کردیم جار و مجرور متعلق به ظرف (علی یقین) است، در حقیقت دو قید حاصل می‌شود که در عرض یکدیگر هستند و هر دو مستقلاً کون مقدر را مقید می‌کنند نه به صورت طولی؛ یعنی در حقیقت چنین می‌شود:

«فإنه كائنٌ من وضوئه و كائنٌ علی یقین».

وقتی دو قید در عرض یکدیگر باشند معنا ندارد که یکی موجب تقیید دیگری شود و حتی اگر اصل تقییدها را طولی بدانیم و در مرحله‌ی فعل و انفعال تقیید، «علی یقین» در طول «من وضوئه» باشد اما در مرحله‌ی ابراز و اثبات، «علی یقین» و «من وضوئه» در عرض یکدیگر بر کائن مقدر وارد می‌شوند. پس دلیلی نداریم که «علی یقین» را مختصّ «من وضوئه» بدانیم، بلکه مطلق است و چون یقین در کبری نیز مطلق است می‌توان استصحاب را به نحو کلی اثبات کرد.

نقد و بررسی فرمایش شهید صدر علیه السلام

آنچه که شهید صدر علیه السلام ذکر کرده‌اند نه با کلام مرحوم آخوند سازگار است و نه با واقع؛ مرحوم آخوند فرمودند به جای آنکه «من وضوئه» را متعلق به یقین بدانیم متعلق به «علی یقین» می‌دانیم و این یعنی «من وضوئه» در طول «علی یقین» می‌باشد. بلی چون خود «علی یقین» ظرف است باید به «کائن» یا «یکون» مقدر متعلق باشد و در نهایت مفاد کلام این‌گونه می‌شود: «فإنه یکون من طرف وضوئه علی یقین». در نتیجه طولیت روشن است؛ زیرا معنا این‌گونه است که «از جهت وضوئیش بر یقین است»، لذا نمی‌توان گفت «من

۱. بحوث فی علم الأصول (تقریرات شاهرودی)، ج ۶، ص ۳۰:

و اما المطلب الثانی، فقد حاول المحقق العراقي (قده) المناقشة فيه بان الجار و المجرور إذا تعلق بالظرف لا بالیقین فعلى كل حال يكون قيدا لليقین و لو من ناحية منشئه لا متعلقه و هذا يوجب عدم الإطلاق في قوله (لا ينقض اليقین بالشك) لاحتمال عهديه اللام و الإشارة به إلى اليقین الخاصّ و لو من ناحية منشئه.

و فيه: إذا كان الجار و المجرور متعلقا بالظرف لا بالیقین كان معنى الجملة ان الظرف - و هو الكون - قد طرأ عليه قیدان أحدهما من وضوئه و الآخر علی یقین، و القیدان عرضیان، و لو فرض ان التقييدین طولیان أى تقیید الكون علی یقین بأنه من ناحية وضوئه، و مع عرضية القییدین لا يكون هناك تقیید لمفهوم اليقین و معه يبقى اللام في لا ينقض اليقین بالشك على إطلاقه حتى إذا حمل على العهد و الإشارة إلى اليقین المذكور سابقا، و مما يشهد على ذلك اننا إذا قدمنا الجار و المجرور و قلنا (فانه من وضوئه علی یقین، و لا ينقض اليقین بالشك) استفيد منه الإطلاق من دون تردد.

و هكذا يتضح تمامية دلالة الصحيحة على كبرى الاستصحاب كقاعدة عامة غير مختصة بباب الوضوء و ان كان مورد الصحيحة ذلك.

وضوئه» و «علی یقین» هر کدام مستقلاً متعلق به «کائن» است. لذا سخن شهید صدر رحمته الله به تنهایی نمی تواند پاسخ اشکال محقق عراقی رحمته الله باشد.

و لکن واقع امر آنست که مرحوم عراقی گرچه در خیلی موارد فرموده است حیثیات تعلیلیه به حیثیات تقییدیه باز می گردد ولی ما حرف ایشان را مکرر نقد کرده ایم و عرض کرده ایم که در تکوینیات، صحیح است که حیثیات تعلیلیه به تقییدیه باز می گردد، مانند خورشید و نور خورشید؛ زیرا نور خورشید در لباب، مقید به خورشید که علت آن است می باشد، اما در اعتباریات چون سهل المؤمنه است، هم می توانیم حیثیت تعلیلیه را به عنوان قید اخذ کنیم و هم می توانیم معلول را رهای از آن حیثیت فرض کنیم و این وابسته به نحوه ی اعتبار و سپس ظهوری است که از کلام استفاده می شود. لذا در ما نحن فیه اگر توانستیم به نوعی استظهار کنیم که «من وضوئه» حیثیت تعلیلیه ای است که اصلاً دخیل در یقین نیست و یقین، مطلق از آن حیث است مانعی از آن وجود ندارد. بلی اگر چنین استظهاری صورت نگیرد حداقل کلام مجمل می شود. لهذا اشکال دوم مرحوم عراقی نمی تواند ردی بر کلام آخوند رحمته الله باشد.

اشکال سوم^۱ محقق عراقی بر کلام آخوند رحمته الله

این کلام آخوند رحمته الله با مبنای ایشان سازگاری ندارد؛ زیرا در مباحث اطلاق و تقیید، مرحوم آخوند یک مقدمه اضافه بر آنچه مشهور به عنوان مقدمات حکمت بیان کرده اند، ذکر کرده است. مشهور گفته اند^۲ برای حکم به اطلاق باید سه مقدمه وجود داشته باشد:

۱. مقسم در کلام موجود باشد.

۲. مولا در مقام بیان باشد.

۱. نهاية الأفكار، ج ۴ قسم ۱، ص ۴۳:

(و ثالثاً ان استفاده الإطلاق من الكبرى المزبورة فرع جریان مقدمات الحکمة، و تماميتها منوط بعدم وجود المتیقن فی مقام التخاطب، و بعد فرض تیقن نوع یقین المتعلق بالوضوء، لا یبقی مجال الأخذ بإطلاق الكبرى و التعدی عن نوع یقین بالوضوء إلى غیره، فلا محیص حیثیث فی استفاده عموم الكبرى من جعل اللام فیها للجنس بالتقريب الذی ذکرناه، و معه لا یفرق بین جعل من وضوئه من الجهات التعلیلیة لليقین أو الجهات التقییدية، فانه علی کل تقدیر یتم دعوی التعمیم كما هو ظاهر.

۲. معجم المصطلحات الأصولية، ص ۱۵۵:

مقدمات الحکمة: و هی قرینة عامة تجعل الکلام فی نفسه ظاهراً فی ارادة الاطلاق، یتوقف علی مقدمات ثلاث تسمى اصطلاحاً مقدمات (الحکمة) و هی أن یكون متعلق الحکم أو موضوعه قابلاً للاطلاق و التقیید، أى قابلاً للانقسام، مع عدم نصب قرینة علی التقیید منفصلة کانت أو متصلة، و ان یكون المتکلم فی مقام البیان، و بیان تمام مراده من کلامه.

۳. قیدی آورده نشده باشد.

بنابر مشهور با تمامیت سه مقدمه‌ی فوق می‌توان به اطلاق تمسک کرد، اما مرحوم آخوند مقدمه‌ی دیگری ذکر کردند^۱ و آن اینکه قدر متیقن در مقام تخاطب نیز نباید در کلام موجود باشد. اگر قدر متیقن در کلام باشد، به این معنا که اگر بعضی از افراد مطلق به گونه‌ای باشند که لفظ به صرف القاء منصرف به آنها می‌شود، اطلاق ثابت نمی‌شود.

مثلاً وقتی سخن از علم فقه است و گفته می‌شود «اکرم العلماء» از آنجا که فقیه قدر متیقن در مقام سخن بوده است و لفظ «عالم» عند الاطلاق ابتداءً منسب به فقیه است، می‌فهمیم مراد از عالم همان فقیه است. مرحوم عراقی با تذکر این مبنای استاد بیان می‌کنند در صحیح‌ه‌ی زراره از ابتدا تا انتها سخن از وضو و ناقض وضو است، سپس امام علیه السلام می‌فرمایند: «و لا تنقض الیقین ابدأً بالشک» و لذا بسیار واضح است که قدر متیقن در مقام تخاطب یقین در اینجا یقین به وضو است، پس مرحوم آخوند نمی‌تواند اخذ به اطلاق کند.

نقد و بررسی اشکال سوم محقق عراقی علیه السلام

انصافاً این اشکال، بر اساس مختار آخوند علیه السلام اشکالی قوی و وارد است، هرچند ما در بحث اطلاق و تقیید بیان کردیم که کلام آخوند به کلی مردود نیست ولی گفتیم در عین حال علی‌اطلاقه نیز پذیرفته نیست، لذا اگر در جایی ولو به مناسبات حکم و موضوع اطلاق وجود داشته باشد می‌گوییم ظهور در همان اطلاق دارد و حجت است و قدر متیقن در مقام تخاطب هم مضر نخواهد بود. و همچنین در مباحث گذشته بیان کردیم از آنجا که یقین مفهوم ذات اضافه‌ای است که متعلق می‌طلبد و چه بسا فقط در کلام مجاراً لواقع متعلق آن ذکر شود و از آنجا که در مذاق شرع نیز یقین بما هو یقین احکام و موقعیت ویژه‌ای دارد، کشف می‌کنیم که در ما نحن فیه نیز ذکر متعلق یقین در صغری خصوصیتی ندارد و در کبری نیز «ال» در یقین اشاره به یقین خاصی نمی‌باشد و لامحاله اگر احتمال اول را بپذیریم که «فأنه علی یقین من وضوئه» علتی است که جای جواب نشسته است و کبرای مذکور نیز اطلاق دارد، قاعده‌ی کلیه‌ی استصحاب از صحیح‌ه

۱. کفایة الأصول (ط - آل البیت علیهم السلام)، ص ۲۴۷:

فصل [فی مقدمات الحکمة]: قد ظهر لک أنه لا دلالة لمثل رجل إلا علی الماهية المبهمة وضما و أن الشیاع و السریان کسائر الطواری یكون خارجا عما وضع له فلا بد فی الدلالة علیه من قرینة حال أو مقال أو حکمة و هی تتوقف علی مقدمات:

إحداها کون المتکلم فی مقام بیان تمام المراد لا الإهمال أو الإجمال. ثانیتها انتفاء ما یوجب التعیین. ثالثتها انتفاء القدر المتیقن فی مقام

التخاطب.

استفاده می‌شود.

همه‌ی این بحث‌ها بر این اساس بود که جواب شرط محذوف باشد؛ یعنی «فإن لم یستیقن أنه قد نام» دارای جواب محذوفی باشد و «فإنه علی یقین...» علت و جانشین جواب باشد. اما آیا این احتمال، تنها احتمال راجح است؟ در آینده به این مبحث خواهیم پرداخت إن شاء الله.

مقرر: سید حامد طاهری

ویرایش و استخراج منابع: محمد عبدالهی